



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

د مولانا سعید افغانی د سولې او تفاهم، نشراتي ارگان

www.said-afghani.org

آزاده، ټولنيزه، علمي، فرهنگي او نشراتي ارگان



Dr.Said Afghani

د مولانا سعید افغانی : آزاده ، ټولنيزه، علمي ، فرهنگي او نشراتي ارگان ته ښه راغلاست !

نوښته : مولانا داکتر محمد سعید « سعید افغانی »

تاریخ نشر مجدد : 16 سپتامبر 2018 م

طیب یگو مرض من چه و چاره ام چیست ؟ « قسمت پنجم »

طیب : درست است ؛ من عقیده دارم که اگر تشخیص درست و وسایل معالجه تهیه و فرصت مساعد گردد ، معالجه اساسی حتماً بمیان آمده میتواند .

مگر؛ فن اساسی معالجه نزد من همان است : که زمینه تبادل افکار را فهمیده و وجوه مشترک مساعی را پیدا کنیم ، البته این فیصله بدست رجال دانشمند و اولاد صالح وطن خواهد بود .

پس؛ در این صورت اگر تشخیص درست نشده باشد و از سالیان دراز وسایل معالجه قصداً تهیه نمیگردید و اولیاء مریض به عیاشی و بی باکی مبتلا و هیچ نمیخواستند که مریضان اجتماع صحت یاب گردند ! چاره اساسی در نزد من ، همان است که شما فرمودید :

« مریضان اجتماع به اعضای ضعیف و نحیف خویش ، هر قدر بتوانند در راه تهیه وسایل معالجه به جهاد ملی و مقدس بپردازند و فرصت را ؛ ولو اگر چه به شهادت یک عده مریضان هم انجام یابد صرفه نه نموده ، مساعد سازند . »

من باور دارم : که تخم های شقاق و اختلاف استعمارچیان و یرغلگرانی که با این وطن عزیز کهنسالی ما چندین بار در زمینه های مختلف تجاوز نموده بودند ، منابع فعال فعالیت این تجاوز شوم و بقای آنها ، ارتجاع داخلی بوده . که از تقویه این روحیه خبیث شقاق و اختلاف ، بهره برداری سونموده از منابع تولیدی مردم و عرق ریزی طبقه ناتوان سود برده ؛ که منجر به پسمانی عامه و صدها نابسامانی های دیگر گردیده است .

شکی نیست : که من از اولاد صالح خاک عزیز خویش در راه بهبود اساسی اوضاع موجوده توقعاتی دارم و در راه پیدا کردن تفاهم مشترک تا آخرین رمق حیات کوشش میکنم ، و کوشش من امید است به این آرزو و ملوث نه گردد که خود را بدین وسیله به مثل انانی بسازم که فعلاً بعد از یک سلسله مجاهدات فریب کارانه دسیاب منفی قرار گرفته اند و بجز از خوردن و نوشیدن و لوبه هر وسیله که باشد ، دیگر آرزو و هدف ندارند .

باید گفت : در ضمن این گونه قیافه ها مردمانی هم دیده میشود که چندین مرتبه خود را به پایی مردم انداخته و چندین مرتبه مخالف منافع ملی فعالیت نمودند .

بنأ من نمیگویم که تو به آنها را باید قبول نه کنیم ؛ بلکه میگویم حق ندارند که دعوی رهبری مردم را داشته و عده ساده لوحان را تکرار کرده ، خود را جمع نموده و به مرتبه دوم و سوم و یا چهارم هم موقع استفاده های سو خود را مساعد سازند .

زیرا ؛ ما عمر حضرت نوح را نداریم که بارها بالای مردم تجارت نمایم ، بلکه با این عقیده متوسل شدیم که : آزموده را آزموده کردن خطا است !

پس ؛ امکان ندارد که حق رهبری را به کسانی بدهیم که بعد از یک سلسله تجارب منفی ، بازهم به گپ های نرم ، گرم و چرب ادعای رهبری دارند . بلکه بهتر است اگر این نوع مردمان توبه به حق نموده باشند تحت رهبری اشخاص مخلص و پاک نیت به مثل خاک روب و ملازم ایفای خدمت گذاری نموده ، بدی ها و رسالت خود را بحساب و نیکی بدرقه سازند .

مریض عزیز را توصیه مینمایم : توجه دقیق خویش را بطرف آن دردهای اساسی اجتماع متوجه سازند ، که در تحلیل ، تشخیص و تهیه تداوی مفید و هم فرصت مساعد را از دست ندهیم .

بنأ امید است بعد از کنجکاوی زیاد در صحبت آینده مشوره طبی را فراموش نه کنید و بصراحت بگوید که امراض مهم اجتماعی ما ، آثار و علائم آن چه بوده ؟ تا بتوانم در لابراتوار صحیح طبی دست داشته ، امراض قدیم و جدید را تشخیص نموده و وسایل معالجه و تداوی را به معاونیت اطبا دانشمند و مخلص وطن عزیز و همکاری مریضان آماده و مهیا سازیم .

مریض : تصور میکنم که شعور و سوزش نا بسامان و بی پایان !!! عجیب است نمیدانم نصیب آخری من چه خواهد بود! و معلوم نیست که این طپش و نالش من پایان خواهند یافت و یانه خیر ؟ وضع پسر یک تن از غربا و فقراً وطنم ؛ که طفولیتش به مشکلات و محرومیت ها سپری شده ، فراموشم نمیشود .

مردم « قوم » ده و قریه ام که در صد ، نود و نو ؛ عاجز و بیچاره بودند ، اکثرآ نان جواری به شکم سیر نمی یافتند . به قرضدار دوامدار میزیستند ، در فصل زمستان با حیوانات درخانه های تاریک و دود گرفته زندگی میکردند ، دواى را برای مریضان خویش نمی یافتند و تشخیص مرض توسط اطبا صورت نمیگرفت .

اکثر تداوی را زنان پیر و مردان سال خورده توصیه میکردند و یا کدام حکیم جی یونانی که در حقیقت از طب یونانی هم واقفیت درست نمیداشت ، هدایت میداد .

دواى مروج عبارت از : جوانی ، بادیان ، هلیله ، بارتنگ ، خاک شیر ، ثنا ، اسفرزه و امثال آن استعمال داشت و دم و دعا و تعویذ و طومار ، جادو رواج بود .

اکثر مردم ده و قریه حیات و عمر عزیز خود را به بیکاری، گشنگی، بی لباس و بی درمانی صحیح سپری میکردند، نمیدانم عوامل اصل چه بوده؟

مگر؛ در ظاهر ملک و کلانتر صاحب قریه و ده، از غیرت و شہامت با مردم داخل صحبت میشدند و یکی را به کله دیگر استعمال میکردند.

عرف و عادات مردم: زیر بار سیال داری؛ روز بروز بدبختی‌ها را اضافه تر میساخت، و از جانب هم «صوبه دار، کوتوال، قومندان و حاکم صاحب» به نظر مردم فوق تر از نوع انسان جلوه مینمودند و به فکر خدمت گزاری و رهنمای به مردم و به میان آمدن عدالت اجتماعی نبودند!

ملا صاحب، مولوی صاحب و مولانا صاحب: روحیه معنی را در لباس و مبالغه گوی سراغ داشت و ثواب و مال را در غیر مورد، مخالف از روحیه اسلام تلقین مینمودند.

خود سری طبقات حاکم: مسلط به مقدرات مردم بدرجه آخرتوصل نموده بود، امید بهبود اوضاع به ناامیدی‌ها مبدل گشته و درد و سوز اصلاحات اجتماعی در سینه‌ها کرخ به نظر میامد.

صله و عاطفه: در تحت شعاع گندی و گندی بازی؛ پره و جنبه تا یک اندازه موجودیت داشت، منافع اجتماعی صدقه، منافع فردی چند تن از اولیا زورگیر و جابر و دسیسه کار قرار گرفته بود و معقولیت هم در عین همین ساحه فعالیت می نمود.

چندی بعد جوان شدم! و جوانی من هم در همین شور و سوز نابسامان و بی پایان خاتمه یافته، مگر؛ جای شکر بوده که پدر بزرگوارم مولانا عبدالمجید «صافی» شخصی صالح و معقول بوده. همه مردم با او اخلاص داشتند، در تحت تربیه او توانستم با افکاری مواجه شوم که تمیز خوب و بد را کرده، غریزه خدمت اجتماعی خویش را نشوه و نما دهم.

او بارها بمن توصیه می نمود که خدمت به مردم بی چاره را موجب سعادت دایمی دانسته باشید و غرض من، از علم و با سواد شدن شما همین است که شما باید خیر رسان و خادم مردم باشید!!

او ریاکاری را بد میدانست، از تظاهر متنفر بود، به حال مردم بیچاره میگریست و میگفت: امید اصلاح این نابسامانی‌ها از کی شده میتواند؟

او شور و سوز خدمات اجتماعی به مردم داشت و در راه اظهار شور و سوز خدمات اجتماعی خوف و ترس از احدی نمیکرد و خدمات اجتماعی او به همه مردم ولایت لغمان در وقت جهاد استقلال افغانستان و به تعقیب آن در جنگ‌های وطنی؛ که مردم ولایت لغمان در آتش «جنگ‌های قومی» میسوختند، واضح و ثابت است.

او با تاثیر و نفوذ مذهبی خویش که در بین مشرقی داشت؛ توانست صدها فجایع را اصلاح و در عین صحنه آتش جنگ؛ اصلاح طرفین را بمیان آورد.

پدر بزرگوارم: شخص فقیر، مدرس و استاد بود، کتابهای منطق و فلسفه و الهیات را تدریس مینمود و در عین حال قانع تصوف و عابد بوده، تقوی و پرهیزکاری را دوست داشت.

او به قوم صافی بوده ، مگر ؛ تعصبات قومی را طرفداری نمیکرد .
او چند جریب زمین که داشت بدست خود کشت و زراعت می نمود و نفقه عیال خود را از همین مدرک تامین می نمود ، استغنائی او شهرت داشت ؛ عاجزی ، توکل و جرأت او معروف است .

مریض : تصور میکنم که شور و سوزش نابسامان و بی پایان !!! عجیب و غریب است .
من سالها در خانه فقیری پدر اکثر به نان و لباس نهایت عادی زیست داشتم ، خواب من اکثر به توشک و توشکچه و بالشت و قالین صورت نگرفته ، بلکه با گلم و بوریا ؛ سروکاری داشتم .

پدر من : مهماندار بوده ، مردم با او رفت و آمد زیاد داشت . مگر ؛ نمیدانم راز اصلی چه بود ؟
که او مهمان های خود را به جواری و دال و نان عادی و بی تکلیف راضی و خوش نگه میداشت!

نوت : شاید اخلاص و بی الایشی و تحلیل درست اوضاع به نزد مخلصین او ، ارزشی زیاد داشت . به هر صورت ؛ حکایت های جوانی من نهایت زیاد و حاصل آرامی من و قوم و قبیل و طنم نهایت اندک بنظرآمده .

شاگرد بودم ! معلم ، استاد و اداره چی گشتم ! سوختم ، ساختم ، شنیدم و گفتم ! مگر ؛ بجز از طبقه عاجز و بیچاره نتوانستم که طبقه ظالم و زورگیر را به عواقب خطیر و ناگوار فهمانده بتوانم .

واقعاً این طبقه خود سر و زورگیر ؛ آن قدر عاشق منافع شخصی و آنی خود گشته که سنجش منافع دایمی خود را هم کرده نمیتوانند ، تحلیل اوضاع را از دست داده و حیات هزاران عقلاً و دانشمندان ملی که سرمایه حقیقی ملت بودند ، به تباهی مواجه ساخته اند .

من در دوره جوانی : اکثر با رجال مستبد مواجه شده ام و اختیار من به دست اشخاص نامعقول و نا عاقبت اندیش بود ؛ هر چند به آنها مجادله مستدلانه نمودم ، سودی نه بخشید .

حتی من بوقتی هم تصادف نمودم که از خود هم مایوس شدم و خیال و تصور نمودم که شاید دنیا دیگر هم بدین منوال باشد و شاید من خطا کرده و حق با آنها باشد ، که کجروی مینمایند .

ولی ؛ فرصت به من مساعد شد که از دنیای دیگر «کشور دیگر» هم دیدن نمایم !
وقتیکه اوضاع دنیا دیگر را مطالعه نمودم ، دانستم که گپ چیست و علت چه بوده ؟

دانستم که در دنیا دیگر ؛ بمثل بی عقلان مستبد و زورگیر وطن ما ، وجود ندارند !

این مستبدین بدون چال و فریب ، هیچ برای ساختن قانون صحیح و تعمیل آن حاضر نمیشدند و بجز از منافع شخص ، منافع اجتماعی و منافع دایمی خود را هم در نظر ندارند .

بنأ ؛ اینک هم میسوزم و هم شوری در دل و ضمیرم حملات اجتماعی دارد ! مگر ؛ بدبختانه هیچ چانس موفقیت را برای خدمت کردن به وطن و مردم بیچاره خود سراغی ندارم و روز به روز ، مشکلات و بدبختی های این ملت بیچاره اضافه تر میگردد .

بصراحت میگویم :

- اکثر تحقیق اقامه دعوی و فیصله ها بنظرم خطا جلوه میکند .

- قوانین و مقررات از رموز تمایل طبیعی مردم آگاهی و واقعیت ندارد .
- عقده های اجتماعی و پسمانی ها روز بروز اضافه میگردد .
- سیاست داخلی و خارجی درست نیست .
- جلب توجه و حل مشکلات را درست ، معقول و منطقی کرده نمیتوانند.
- تشخیص درست ، واریسی در موقع و فرصت مساعد درک ندارد و عده زیاد نا اهلان بی کفایت و قسی القاب بمقدرات مردم مسلط اند .
- پس ؛ نمیدانم نصیب اجری من ، قوم عزیز و وطن بیچاره ام چه خواهد بود ؟ و معلوم نیست که این طپش و نالش بی پایان مردم خاتمه خواهد یافت و یا نه خیر ؟
- آیا ! از قرب وجوار و در همسایه خود شرم نداریم که ما قوم « شجاع و با غیرت و نامی » در این قرن قمر به چه بدبختی ها پسمانی ها موجه میباشیم ؟
- آیا ! حرکت اصلاحات و پیشرفت اساسی را توسط رجال دانشمندان و شخصیت های باکفایت بمیان نمیآوریم ؟
- پس ؛ شما بحيث طبیب دانشمند و با تجربه ! مصلحت بدهید که در مقابل چنین خطرات و تباهی مدهشی ، علاج و چاره اساسی چه خواهد بود ؟

« پایان قسمت پنجم »

دوکتور محمد سعید « سعید افغانی »

دوم حوت سال ۱۳۵۰ هجری شمسی - کابل

تهیه و ترتیب کننده : برهان الدین « سعیدی »

www.said-afghani.org - بازگشت به صفحه اصلی